**نقد و بررسی دلایل انکار «علوم انسانی دستوری»**

سال سوم، شماره سوم، تابستان 1391، صفحه 107 ـ 124

Ma'rifat-i Ākhlaqī, Vol.3. No.3, Summer 2012

**علی مصباح****[\*](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/119" \l "_ftn1" \o ") / حسن محیطی اردکان****[\*\*](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/119" \l "_ftn2" \o ")**

چكیده

**در یک تقسیم‌بندی می‌توان علوم انسانی را به دو بخش توصیفی و دستوری تقسیم كرد. علوم انسانی توصیفی به علومی گفته می‌شود که به تبیین و توصیف پدیده‌های انسانی می‌پردازند. در مقابل، علوم انسانی دستوری به آن بخش از علوم انسانی گفته می‌شود که مجموعه‌ای از گزاره‌های دستوری (باید و نبایدهای) متناسب با مبانی از پیش‌پذیرفته‌شده را برای تحقق اهداف مورد نظر ارائه می‌دهند.**

**اثبات یا انکار علوم انسانی دستوری همواره یکی از موارد اختلاف میان دانشمندان علوم انسانی بوده است، به گونه‌ای که گروهی آن را جزء علم می‌شمارند، اما گروهی دیگر، منکر علم بودن آن هستند. اتخاذ برخی روش‌ها در علوم انسانی و نیز اعتقاد به عدم ارتباط منطقی میان واقعیت و ارزش، زمینة انکار علوم انسانی دستوری را فراهم می‌کند. بر همین اساس، نقد دو عامل یادشده می‌تواند زمینه را برای اعتقاد به علوم انسانی دستوری هموار كند.**

**در این پژوهش، پس از تبیین چیستی و ویژگی‌های علوم انسانی دستوری، دلایل منکران علوم انسانی دستوری، نقد و بررسی است.**

**كلیدواژه‌ها: علوم انسانی، علوم انسانی دستوری، تاریخ‌گرایی، باید، هست.**

[\*](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/119" \l "_ftnref1" \o ") دانشیار گروه فلسفه موسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی(ره)

[\*\*](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/119" \l "_ftnref2" \o ") کارشناس ارشد فلسفه اسلامی موسَسه آموزشی پژوهشی امام خمینی(ره)                                  [nagi1364@yahoo.com](mailto:nagi1364@yahoo.com)

دریافت: 17/12/1390 ـ پذیرش: 3/4/1391

**علوم انسانی**

در فرهنگ غرب که خاستگاه علوم انسانی مصطلح و رایج امروزی است، واژگان متعدّدی برای اشاره به علوم انسانی به کار گرفته می‌شود که از جمله آنها می‌توان به علوم اخلاقی،[1](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/119" \l "_edn1" \o ") علوم فرهنگی، علوم روحی، علوم مربوط به انسان، علوم دستوری یا هنجاری، علوم توصیف افکار و علوم اجتماعی اشاره كرد،[2](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/119" \l "_edn2" \o ")گرچه از میان این واژگان، معادل‌های علوم مربوط به انسان و علوم انسانی(Humanities, Human Sciences) کاربرد بیشتری دارند، ‌ضمن آنکه واژة علوم اجتماعی در فرهنگ امریکایی بیشترین کاربرد را دارد. بنابراین، در جست‌وجو از معنای علوم انسانی نباید به واژة علوم انسانی محدود شد و از معادل‌های آن غفلت ورزید.

علوم انسانی را می‌توان با تأکید بر سه عنوان موضوع، روش و هدف تعریف كرد:

**تعریف براساس موضوع**

تعریف *ژولین فروند* از قسم تعریف براساس موضوع است. به اعتقاد او علوم انسانی به مجموعه معارفی گفته می‌شود که موضوع تحقیق آنها، فعالیت‌های مختلف بشر است؛ فعالیت‌هایی که دربرگیرندة روابط افراد بشر با یکدیگر و روابط آنها با اشیا و نیز آثار و نهاد‌ها و مناسبات ناشی از آنهاست.[3](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/119" \l "_edn3" \o ")

طبق این تعریف، سه دسته از علوم را می‌توان علوم انسانی دانست:[4](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/119" \l "_edn4" \o ")

الف ـ علومی چون جامعه‌شناسی، انسان‌شناسی، قوم‌شناسی، زبان‌شناسی و انواع مختلف تاریخ، اعم از تاریخ سیاسی، تاریخ هنر و علوم تربیتی و علوم سیاسی که هر کدام به نوعی درباره رابطه افراد با یکدیگر بحث می‌كنند.

بـ علومی نظیر علم اقتصاد و حتی برخی از مسائل مطرح در اخلاق که به رابطه فرد با اشیا یا حیوانات می‌پردازند.

ج ـ مطالعات مربوط به نهادهایی چون نهاد قضایی که به منظور حلّ و فصل مشکلات حقوقی مردم شکل می‌گیرد یا نهادهای اقتصادی چون بانک‌ها و مؤسسات مالی که برای تنظیم روابط اقتصادی مردم به وجود آمده‌اند، و سایر نهادها.

*فلیسین شاله* نیز علوم انسانی را بر اساس موضوع تعریف می‌کند و می‌گوید: معمولاً علومی که در آنها انسان را از لحاظ حیات درونی و روابطش با دیگران بررسی می‌کنند به نام علوم اخلاقی (یا علوم انسانی) می‌خوانند.[5](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/119" \l "_edn5" \o ")

طبق این تعریف، علوم روان‌شناسی، منطق، اخلاق، شناخت زیبایی، علم به مابعدالطبیعه (متافیزیک)، جامعه‌شناسی و تاریخ جزء علوم انسانی هستند.[6](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/119" \l "_edn6" \o ")

**تعریف بر اساس روش**

*جان استوارت میل* روش تحقیق را محور تعریف خود از علوم انسانی قرار داده است. به اعتقاد وی اساس وحدت علم، وحدت روش‌شناختی تعقل یا استدلال علمی است و تمام استدلال‌های علمی به استقرا ‌برمی‌گردند. بنابراین، استقرا نخستین استدلالی است كه آزمایش و استنتاج از آن ناشی می‌شود. علوم اخلاقی (انسانی) از نوع دوم، یعنی علوم استنتاجی هستند، ولی استنتاجی انضمامی، نه انتزاعی. انضمامی بودن استنتاج بدین معناست كه به وسیلة آن می‌توان هر معلول را از قوانین علّی كه این معلول به آن بستگی دارد، ‌استنباط كرد. بنابراین، علم سیاست، جامعه‌شناسی و اقتصاد جزء علوم انسانی بوده و علومی چون روان‌شناسی خارج از علوم انسانی است.[7](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/119" \l "_edn7" \o ")

**تعریف بر اساس هدف**

افرادی چون *ویلهلم دیلتای* علوم انسانی را بر مبنای هدف تعریف می‌کند و آنها را علوم تاریخی می‌نامد، زیرا به نظر وی هدفِ علوم انسانی، تبیین حوادث و پدیده‌هایی است كه در زمان گذشته اتفاق افتاده‌اند. به زعم وی جامعه‌شناسی، علم سیاست و اقتصاد و علومی، نظیر اخلاق، شناخت‌ زیبایی و شعر، جزء علوم انسانی هستند.[8](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/119" \l "_edn8" \o ")

**تعریف بر اساس موضوع و روش**

برخی دیگر نیز دو جنبه را مد نظر قرار داده و علوم انسانی را بر اساس موضوع و روش، این‌گونه تعریف كرده‌اند: «علوم انسانی علومی هستند که رفتارهای جمعی و فردی و ارادی و غیرارادی و آگاهانه و ناآگاهانه انسان را به قالب نظم‌های تجربه‌پذیر می‌ریزند.»[9](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/119" \l "_edn9" \o ")

در این تعریف بر موضوع و روش علوم انسانی تأکید شده است. بر اساس این تعریف، موضوع علوم انسانی رفتارهای مختلف انسان، و روش آن روش تجربی است.

با توجه به آنچه گفته شد به سختی می‌توان وجه جامعی در میان تعریف‌های مختلف پیدا کرد و آن را محور بحث قرار داد، زیرا علوم انسانی در معانی مختلفی به کار می‌روند. برای مثال علوم انسانی به معنای عام، بحث‌های هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و انسان‌شناسی دربرمی‌گیرند. گاهی نیز علوم انسانی به علومی گفته می‌شود که دربارة ابعاد مختلف وجودی انسان، همچون بعد فردی یا اجتماعی او که در روان‌شناسی یا علوم اجتماعی درباره آنها بحث می‌شود، بحث می‌كنند. و نهایتاً در برخی مواقع نیز علوم انسانی به دسته‌ای از علوم دستوری، مانند حقوق و اقتصاد و علوم کاربردی محض، از قبیل کتابداری، حسابداری و... اطلاق می‌شود.[10](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/119" \l "_edn10" \o ")

**علوم انسانی و علوم اجتماعی**

حال که مراد از علوم انسانی تا حدودی مشخص شد ممکن است این سؤال برای خواننده مطرح شود که آیا علوم انسانی همان علوم اجتماعی است یا با آن تفاوت دارد و اگر تفاوت دارد، ملاک تمایز آنها از یکدیگر چیست؟

برای پاسخ به این سؤال‌ها اشاره به این نكته لازم است که برخی معتقدند علوم انسانی و علوم اجتماعی به‌رغم مترادف نبودن، تا حدودی به هم آمیخته‌اند و هر کدام از اینها با توجه به خاستگاهشان از دیگری جدا می‌شود. برای مثال، در جامعة دانشگاهی فرانسه گاهی واژة علوم انسانی به رشته‌های روان‌شناسی، انسان‌شناسی و نیز گاهی به زبان‌شناسی و تاریخ، و علوم اجتماعی به علومی چون اقتصاد، علوم سیاسی، جغرافیا و جامعه‌شناسی اطلاق می‌شود که مجموعه این شاخه‌های علمی زیر مجموعه عنوان علوم انسان و جامعه قرار می‌گیرند. در امریکا از واژه علوم انسانی به ندرت استفاده می‌شود. پیش از این، این علوم Social and Behavioral Sciences نام داشت که آن هم به تدریج جای خود را به Social Sciences داد، به طوری که امروزه مقصود از علوم اجتماعی در جوامع امریکایی همان علوم انسانی است.

*ژان پیاژه* در شناخت‌شناسی علوم انسانی، وجود تفاوت اساسی میان علوم اجتماعی و انسانی را رد می‌کند و معتقد است که نمی‌توان هیچ‌گونه تمایز ماهوی میان آنچه اغلب، «علوم اجتماعی» نامیده می‌شود و آنچه «علوم انسانی» خوانده می‌شود قائل شد، زیرا بدیهی است که پدیده‌های اجتماعی به همه خصوصیات انسانی، حتی فرایندهای روانی- فیزیولوژیک وابسته‌اند و در مقابل، علوم انسانی هم از جهت معینی اجتماعی‌اند.[11](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/119" \l "_edn11" \o ")

البته همان‎طور که برخی از دانشمندان حوزة علوم انسانی گفته‎اند می‎توان با تدقیق در معنای هریک از علوم انسانی و علوم اجتماعی، بین آنها تمایز نهاد و این‌گونه تحلیل کرد که طبق یک معنا از علوم اجتماعی که مطالعه تمام شئون انسان را دربرمی‎گیرد، این علوم با علوم انسانی مترادف‌اند، اما اگر مراد از علوم اجتماعی، علوم ناظر به امور اجتماعی انسان یا منحصر در توصیف (نه توصیه و دستور) امور اجتماعی انسان باشد، و مراد از علوم انسانی، علوم ناظر به امور فردی انسان باشد، این دو با هم متفاوت‌اند.[12](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/119" \l "_edn12" \o ")

در مورد تفاوت علوم انسانی و علوم اجتماعی می‎توان این‌طور نتیجه گرفت که بعید نیست نظر دوم که با تشریح کاربرد مختلف اصطلاح علوم اجتماعی و علوم انسانی به بیان تفاوت آنها می‎پردازد، دقیق‎تر و عمیق‎تر از دیدگاه اول باشد.

**تقسیم علوم انسانی به توصیفی و دستوری**

با تدقیق در گزاره‌های موجود در علوم انسانی می‌توان دریافت که دو دسته از گزاره‌ها در این علوم وجود دارند؛ برخی از گزاره‌ها صرفاً‌ حاکی از «هست‌ها» بوده و از واقعیات موجود خبر می‌دهند، اما دسته دیگر، از «بایدها» حكایت می‌كنند. بر این اساس، می‌توان علوم انسانی را به دو دستة «توصیفی» و «دستوری» تقسیم كرد. علوم انسانی توصیفی به دسته اول و علوم انسانی دستوری به دسته دوم اطلاق می‌شود. امروزه علوم انسانی دستوری با نام‌های متعددی شناخته می‌شود که برای نمونه می‌توان به علوم دستوری، علوم هنجاری و علوم ارزشی اشاره کرد. برای اشاره به این علوم از تعبیر «نظام» و «سیستم» نیز استفاده می‌شود، مانند نظام اخلاقی،‌ نظام حقوقی و نظام اقتصادی.

برای توضیح بیشتر جمله‌های زیر را در نظر بگیرید:

1. افزایش دستمزد باعث می‌شود که مردم بیشتر کار کنند.

2. دولت باید مالیات بر سیگار را افزایش دهد تا مردم کمتر سیگار بکشند.

3. برترین فضیلت، معرفت است.

4. باید مجرم را مجازات کرد.

5. امانت را به صاحبش برگردانید.

با اندک تأملی در جمله‌های بالا فوق تصدیق خواهید كرد که جمله‌های 1 و 3 با جمله‌های 2 و 4 و 5 تفاوت دارند. به راستی این جمله‌ها چه تفاوتی با یکدیگر دارند؟ بله، جمله‌های 1 و 3 تنها از واقعیتی موجود حکایت می‌کنند و به ما خبر می‌دهند. به عبارت دیگر، آنها از «هست»‌ها حکایت می‌کنند، اما جمله‌های 2، 4 و 5 از «باید» حکایت كرده و لزوم انجام کاری را به ما اطلاع می‌دهند. در برخی از علوم از گزاره‌هایی شبیه گزاره‌های 1 و 3 بحث و گفت‌وگو می‌شود، اما در برخی دیگر، گزاره‌هایی نظیر گزاره‌های 2، 4 و 5 موضوع قرار می‌گیرد. به علوم نوع اول، علوم توصیفی، و به علوم نوع دوم، علوم دستوری می‌گویند. علوم طبیعی، مانند زیست‌شناسی، شیمی و فیزیک از نوع اول، یعنی توصیفی‌اند، اما علوم انسانی که رفتار انسان را بررسی می‌كنند با توجه به اینکه صرفاً به توصیف پدیده‌های انسانی می‌پردازند یا توصیه‌هایی را نیز ارائه می‌کنند، به دو دسته علوم انسانی توصیفی و دستوری تقسیم می‌شوند.[13](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/119" \l "_edn13" \o ")

**چیستی علوم انسانی دستوری**

همان‌‌طور که گفته شد، علوم دستوری با هنجارها، دستورها و توصیه‌ها سروکار داشته و سعی می‌کنند با ارائه الگوی رفتاری مناسب، انسان را به سمت هدفی از پیش‌تعیین‌شده، هدایت کنند. بر این اساس، در تعریف علوم دستوری گفته شده است: «علوم هنجاری یا علوم دستوری، عبارت‌اند از: هر رشته علمی که در پی یافتن و تعیین الگوهای رفتاری و منش بهنجار و درست است.»[14](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/119" \l "_edn14" \o ")

طبق این تعریف، علم اخلاق، حقوق و حتی علم سیاست به سبب آنكه به تجویز نظمی می‌پردازند، علوم دستوری هستند.[15](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/119" \l "_edn15" \o ")

بنابراین، دستوری یا هنجاری صفاتی هستند برای نشان دادن هر آنچه در واقع، قواعدی را برای رفتار تجویز می‌کند و از همین‌رو برخی از رشته‌های علمی را از به سبب آنكه به مشاهده صرف اکتفا نکرده، بلکه دربرگیرندة قضاوت‌های ارزشی نیز می‌باشند، علوم دستوری می‌گویند.

برخی دیگر، علوم دستوری را این‌گونه تعریف كرده‌اند: «علوم دستوری علومی است که مرکّب از احکام انشایی یا احکام ارزشی است یا تابع نقادی است، مثل منطق، اخلاق، زیبایی‌شناسی و....»[16](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/119" \l "_edn16" \o ")

علوم دستوری در اصطلاح *وونت*[17](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/119" \l "_edn17" \o ") علوم معیاری نامیده می‌شود که همان علوم انشایی است. به عقیدة *وونت*، علوم معیاری علومی است که کار آن تعیین قواعد و نمونه‌های ضروری برای تحدید ارزش‌هاست. برای مثال، در منطق، قانون استنتاج صحیح، در اخلاق، نمونه آرمانی، معیار اندازه‌گیری است. این علوم در برابر علوم تفسیری یا خبری قرار دارند؛ یعنی علومی که بر مشاهده و شناخت اشیاء مبتنی است، چنان‌که در طبیعت موجودند.[18](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/119" \l "_edn18" \o ")

در مجموع می‌توان گفت به علوم انسانی که از «هست»‌ها حکایت می‌کنند، «علوم انسانی توصیفی» گفته می‌شود و به علوم انسانی مشتمل بر گزاره‌های «باید» و «نباید»، «علوم انسانی دستوری،‌ تجویزی، هنجاری و یا ارزشی» اطلاق می‌گردد. گاهی نیز به سبب آنكه علوم انسانی دستوری با ارائه باید و نباید به تجویز نظم خاصی می‌پردازند به این علوم، نظام، سیستم و مکتب نیز گفته می‌شود.

**ویژگی‌های علوم انسانی دستوری**

علوم انسانی دستوری علاوه بر ویژگی‌هایی که برای علم بودن و انسانی بودن لازم دارند، به لحاظ دستوری بودن باید شرایط زیر را داشته باشند:

الف‌ـ علوم انسانی دستوری دربرگیرنده گزاره‌های مشتمل بر باید و نباید یا کلمات دالّ بر ارزش است. به تعبیر دیگر، در این نوع از علوم، مفاهیم ارزشی، نظیر خوب، بد، درست و نادرست و مفاهیم لزومی، مانند باید، نباید و وظیفه، مفاهیم پایه‌ای را تشکیل می‌دهند. به همین علت به این علوم، «علوم ارزشی» نیز گفته می‌شود.

ب‌ـ گزاره‌های دستوری مربوط به افعال اختیاری انسان هستند، زیرا امر و نهی در جایی منطقی است که مأمور به انجام یا ترک کار، مختار باشد.

ج‌ـ به لحاظ منطقی، شکل‌گیری گزاره‌های دستوری واقعی، بر پذیرش رابطة علیت در بین پدیده‌ها مبتنی است، زیرا شخصی که رابطه علیت را نپذیرد نمی‌تواند به منظور منجر شدن یک کار به نتیجه مناسب، به آن کار امر كرده یا با هدف منتهی شدن فعلی به نتیجه نامناسب از آن نهی كند، زیرا نتیجه عدم قبول علیت این خواهد بود که انجام فعلی خاص لزوماً به نتیجه دلخواه منجر نخواهد شد.

**مخالفت با دستوری بودن علوم انسانی**

همان‌طور که اشاره شد، ادعای دستوری بودن ماهیت برخی علوم یا دست‌کم آمیخته با گزاره‌های دستوری بودن برخی علوم، مخالفانی نیز دارد که معتقدند علوم انسانی نمی‌تواند دستوری باشد.

به لحاظ قبول یا عدم قبول علوم انسانی دستوری می‌توان دانشمندان علوم انسانی را به دو دسته تقسیم كرد: گروهی وجود علوم انسانی دستوری را ممکن و بلکه واقع می‌دانند و گروهی دیگر، امکانِ دستوری بودن علوم را نفی كرده یا دست‌کم لازمة منطقی مبانی فکری آنها، ردّ علوم انسانی دستوری است.

در این بخش، ابتدا مبانی فکری منکران امکان وجود علوم دستوری مرور كرده تا در بخش بعد آگاهانه به نقد و ارزیابی سخنان آنها پرداخته شود.

**علل انکار علوم انسانی دستوری**

با بررسی مکاتب و نحله‌های مختلف در فلسفة علوم انسانی و تدقیق در گفته‌های صاحب‌نظران در این علوم، می‌توان نتیجه گرفت که منشأ و خاستگاه انکار علوم دستوری، یا ناشی از انتخاب روش نامناسب برای مطالعه و تحقیق در علوم انسانی است و یا ناشی از اعتقاد به شکاف میان بایدها و هست‌ها.

**اتخاذ روش نامناسب در علوم انسانی**

در برخی موارد، شیوه و روش برگزیده‌شده برای مطالعة علوم انسانی، مانع پذیرش علوم انسانی دستوری می‌شود، به گونه‌ای که لازمة منطقی پایبندی به آن روش، انکار علوم انسانی دستوری است.

برای تفصیل بیشتر، نخست به بررسی یکی از مکاتبی پرداخته می‌شود که اتخاذ روش در آنها، انحصار علوم انسانی در علوم انسانی توصیفی را دربرداشته است.

**تاریخ‌گرایی****[19](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/119" \l "_edn19" \o ")**

تاریخ‌گرایی، رویکرد تاریخی به پدیده‌های اجتماعی است؛ رویکردی که تاریخ را عنصری فعال و پویا دانسته و فهم پدیده‌های اجتماعی را بدون توجه به بُعد تاریخی آن غیرممکن می‌داند. از نگاه *برایان* فی تاریخ‌گرایی دیدگاهی است که بر اساس آن هویت پدیده‌ها و وقایع اجتماعی در تاریخ آنها نهفته است، به گونه‌ای که شناخت آنها تنها با درک تاریخ تحول آنها حاصل می‌شود.[20](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/119" \l "_edn20" \o ") معتقدان به رویکرد تاریخی، نحله‌ای را شکل می‌دهند و خود به شاخه‌های مختلفی تقسیم می‌‌شوند. *ژولین فروند* در نظریه‌های مربوط به علوم انسانی از چهار شاخه آن نام برده و مبانی فکری آنها را بررسی می‌کند. این شاخه‌ها عبارت‌اند از: حقوق تاریخی، اقتصاد تاریخی، کار تألیفی *هگل* و ماتریالیسم *مارکس*.[21](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/119" \l "_edn21" \o ")

از میان این نحله‌ها،‌ نحله حقوق‌دانان برای اولین بار به مطالعة حقوق با رویکرد تاریخی پرداخت. طبق این رویکرد، مسائل حقوقی در تاریخ ریشه داشته و بدون توجه به تاریخ تحولات حقوق نمی‌توان از علمی به نام علم حقوق سخن گفت. از دید تاریخ‌گرایی، ‌هدف علوم انسانی،‌ حفظ و حراست از نسبیت پدیده‌های مورد مطالعه است. معنای این سخن آن است که ما نمی‌توان برای همه ملت‌ها از حقوق ثابت و مساوی، سخن گفت، بلکه از آنجا که حقوق هر ملتی پیوند ناگسستنی با فرهنگ و تاریخ آن ملت دارد و فرهنگ و تاریخ ملت‌ها نیز با یکدیگر متفاوت است، بنابراین، حقوق آنها نیز با هم متفاوت خواهد بود، از این‌رو ممکن است حقوق یک جامعه با جامعه دیگر متفاوت باشد.

لازم به یادآوری است که گرچه ابتدا تاریخ‌گرایی از حقوق آغاز شد، اما به تدریج به سایر رشته‌ها، از جمله شعر، ‌آداب و رسوم و زبان کشیده شد. *برایان فی*تاریخ‌گرایی را رقیب آشتی‌ناپذیر تعمیم‌گرایی قانون‌مدار می‌داند؛ گویی که جریان توجه به تاریخ، عکس‌العملی در برابر تعمیم‌گرایی بوده است.

طبق دیدگاه تعمیم‌گرا، ‌حوادث و پدیده‌ها با هم در ارتباط بوده، چون همه از قانون خاصی پیروی می‌کنند که در مورد مصادیق خود حکم واحدی صادر می‌کند، از این‌رو، به سبب تبعیت رفتارهای انسان از یک قانون عام می‌توان گفت که مردم شبیه یکدیگر بوده و اختلاف اساسی با یکدیگر ندارند.

ویژگی دیگر تعمیم‌گرایی آن است که این الگوی تبیین، پیش‌بینی امور آینده را می‌پذیرد تا آنجا که یک تبیین فقط هنگامی قابل قبول است که بتواند مبنای یک پیش‌بینی قرار گیرد.[22](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/119" \l "_edn22" \o ") توجه به نکتة فوق (رابطة بین تبیین تعمیم‌گرا و پیش‌بینی) نشان می‌دهد که ماهیت و سرشت تبیین تعمیم‌گرا و قانون‌مدار، غیرتاریخی است؛ بدین معنا که اگر واقعه خاصی در برهه‌ای از زمان اتفاق بیفتد به شرطی تبیین‌پذیر است که تحت قانون عامی قرار گرفته و هیچ‌گونه وابستگی به آن زمان خاص نداشته باشد. به عبارت دیگر، هنگامی می‌توان تبیینی از آن واقعه ارائه داد که به عنوان بخشی از یک نظم غیرزمانمند مطالعه شود.

برخلاف دیدگاه تعمیم‌گرایی، تاریخ‌گرایی وجود هرگونه قانون عامی را که بتوان حوادث و رویدادهای اجتماعی را در پرتو آن تبیین كرد، انکار می‌کند. در نگرش تاریخ‌گرایی،‌ هویت کنش‌های اجتماعی، به تاریخ آن وابسته است. آنچه در مطالعه پدیده‌های اجتماعی باید لحاظ شود توجه به تاریخ و سیر تاریخی آن پدیده است. از این منظر،‌ برای شناخت یک ملت، ‌شخص یا یک نهاد باید همه سیر تاریخی آن مطالعه شود. در نظر تاریخ‌گرایان رابطه علّی ـ معلولی بین پدیده‌های انسانی برقرار نیست، بلکه روابط انسانی تنها به طور اتفاقی به هم مرتبط شده و سلسله‌ای پشت سرهم را شکل داده‌اند. به همین علت در مطالعه آنها باید به سیر تکوینی آنها توجه كرد که این سیر شامل بررسی توالی زمانی میان آنها و تبدیل و تحول رویداد سابق به رویداد لاحق می‌شود. برای مثال، اگر «الف» پدیده‌ای باشد که به «ب» ختم شود و «ب» نیز به «ج» منتهی شود نمی‌توان نتیجه گرفت که همواره «الف» به «ب» منجر می‌شود، زیرا این روند، روندی قانون‌مدار و مبتنی بر نظام علّی نیست و اصولاً‌ پدیده‌های اجتماعی نسبت علّی و معلولی با یکدیگر ندارند. بله، تنها چیزی که می‌توان گفت این است که با حصول برخی شرایط و مقتضیات زمانی و مکانی، «الف» به «ب» ختم می‌شود.

تاریخ‌گرایان معتقدند مردم با یکدیگر اختلاف اساسی داشته و در اندیشة خود تا حدودی از ویژگی ارادی بودن فعالیت‌های انسان متاثّرند. توضیح آنکه ـ همان‌طور که گفته شد ـ علوم انسانی دربارة روابط و افعال انسان بحث می‌کنند. انسان نیز موجودی صاحب اراده است و بر اساس همین اراده و اختیاری که دارد می‌تواند در شرایط مختلف،‌ گزینه‌های متفاوتی را برای انجام دادن انتخاب کند. بنابراین، فعالیت‌های انسان به سبب ارادی بودن، در معرض تغییرات مداوم هستند، از این‌رو افعال انسان را نمی‌توان تابع قانون خاصی دانست تا بتوان از مشاهده نمونه‌هایی از رفتار گذشته او، رفتارهای آینده وی را پیش‌بینی كرد، زیرا ممکن است در آینده بنابر شرایط زمانی،‌ مکانی و غیره تصمیم دیگری اتخاذ کند. پس این نتیجه‌گیری در مورد تاریخ‌گرایی درست است که تاریخ‌گرایی، گذشته‌نگر است.

بر اساس آنچه گذشت می‌توان عدم اعتقاد به قانون عام، منحصر به فرد بودن پدیده‌های اجتماعی، زمانمندی آنها و انکار امکان پیش‌بینی را از ویژگی‌های تاریخ‌گرایی به شمار آورد.[23](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/119" \l "_edn23" \o ")

**نکته‌هایی انتقادی در باب تاریخ‌گرایی**

1. بی‌تردید یکی از لوازم و پیامدهای تاریخ‌گرایی، نسبیت‌گرایی است. نسبیت‌گرایی را از دو جا می‌توان نتیجه گرفت: یکی از تاریخمند بودن پدیده‌های انسان و دیگری از هدف علوم انسانی. توجه به زمان و مکان و سایر شرایط خاص هر پدیده مانع از تعمیم آن خواهد شد و بدین ترتیب، نمی‌توان قانون عامی را ارائه داد و پدیده‌های اجتماعی را بر اساس آن سنجید. بر همین اساس، علوم انسانی هر جامعه‌ای، به خصوص علوم انسانی دستوری، نظیر اخلاق و حقوق، ممکن است با جامعه دیگر متفاوت باشد. به عبارت دیگر، علوم انسانی نسبی هستند. هدف علوم انسانی از دید تاریخ‌گرایی نیز همین امر را تأیید می‌کند، زیرا تاریخ‌گرایی هدف علوم انسانی را حفظ و حراست از نسبیت پدیده‌های اجتماعی می‌داند، در حالی که از نظر ما نسبیت‌گرایی غیرقابل قبول است، زیرا اولاً: نظریه نسبیت عامِ معرفت، مشمول نقد خودشمولی است یا به عبارت دیگر، خودمتناقض است. ثانیاً: در معرفت‌شناسی، مبانی یقینی معرفت و راه تحصیل آن معرفی شده است[24](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/119" \l "_edn24" \o ") و ثالثاً: لوازم غیرقابل قبولی، چون عدم تفاوت عمل فرد جنایتکار با صلح‌طلب، قابل توجیه شدن اعمال جنایتکاران و... را در پی دارد.[25](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/119" \l "_edn25" \o ")

2. لازمة دیگر تاریخ‌گرایی قائل شدن به کثرت‌گرایی است، زیرا ممکن است به تعداد جوامع موجود،‌ علوم انسانی متفاوت وجود داشته باشد، در حالی که ما قائل به قوانین و اصول ثابت و مشترک برای همه جوامع بشری هستیم و اختلاف‌های موجود را ناشی از اختلاف‌نظر در کاربرد این اصول کلی می‌دانیم.[26](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/119" \l "_edn26" \o ") برای مثال، همة انسان‌ها در خوبی رفتارهایی که موجب کمال انسان می‌شود اتفاق‌نظر دارند، اما افراد و جوامع مختلف در تعیین مصداق آن رفتارها با هم اختلاف دارند.

3ـ طبق تاریخ‌گرایی، هر پدیده انسانی در زمان و مکان خود قابل تبیین است و قابلیت تعمیم به سایر پدیده‌های انسانی را ندارد. این امر از عدم اعتقاد به ارتباط علّی ـ معلولی بین پدیده‌های انسانی نشئت می‌گیرد که مطرود است.

4ـ همان‌طور که گفته شد، برخی تاریخ‌گرایان برای توجیه اندیشه خود به ‌ارادی بودن افعال انسان تمسک کرده‌ و آن را مانع تعمیم قوانین در حوزة علوم انسانی دانسته‌اند، اما در این مورد باید گفت که ارادی بودن رفتار انسان به معنای بی‌ضابطه بودن آنها نیست تا مانع تعمیم قوانین شود. علاوه بر این، اراده انسان نیز مانند عوامل دیگر، جزء العله تلقی می‌شود. پس با شناخت این عوامل و شناخت پیامدهای آن می‌توان قوانین عامی را برای رفتارهای انسانی کشف کرد. افزون بر این، میان رفتارهای ارادی انسان و پیامدهای آن نیز رابطه برقرار است و این رابطه می‌تواند به کشف قوانین عام کمک کند.

همان‌طور که در بالا گذشت، آنچه در تاریخ‌گرایی اهمیت دارد تبیین و توصیف یک پدیده با توجه به سیر تاریخی تکوین و توسعه آن است. تمام این توصیفات نیز مربوط به گذشته است. بنابراین، نگاه تاریخی هیچ توجهی به آینده و اینکه چه کاری باید صورت گیرد ندارد و در واقع، نمی‌تواند داشته باشد، چراکه ارائه هرگونه پیش‌بینی صحیح یا ارائه توصیه در علوم انسانی فرع بر پذیرش رابطة علّیت بین پدیده‌های انسانی است.[27](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/119" \l "_edn27" \o ")

گذشته از مکاتبی، نظیر تاریخ‌گرایی که از اساس توجهی به علوم انسانی دستوری ندارند یا به طور دقیق‌تر به لحاظ منطقی نمی‌توانند علوم انسانی دستوری را بپذیرند، گروه دیگری نیز با تشکیک در رابطه بین باید و هست، از پذیرش علوم انسانی دستوری سر باز زده‌اند. ایشان معتقدند بین واقعیات و ارزش‌ها ارتباطی نیست و باید مرز آنها را از یکدیگر جدا كرد.[28](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/119" \l "_edn28" \o ")

علوم انسانی هم تابع ارزش‌ها و ایمان‌های به وجود آورندگان آن است، اما این تابعیت، منطقاً مستلزم آن نیست که ارزش‌های خالقان در بافت علم هم نفوذ کند. و اگر این آغشتگی‌ها و به درون خزیدن‌ها رخ داده باشد باید هوشمندانه آنها را بازشناخت و ساحت دانش را از ارزش، پاک نگاه داشت. این از اصلی‌ترین وظایف عالمان است که مرز دانش را شناخته و مستمراً با جاروب تیزهوشی و منطق، سرزمین توصیف را از غبار تکلیف بروبند.[29](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/119" \l "_edn29" \o ") در نتیجه، آنچه ما مثلاً علم اخلاق می‌دانیم در نظر آنها اساساً علم نیست. اگر ریشه این بحث در آثار موافقان و مخالفان این ادعا پیگیری شود به مبحث پرجنجال رابطه بایدها و نبایدها با هست‌ها و نیست‌ها منتهی می‌گردد که از آن با تعابیر رابطه واقعیت و ارزش، نظر و عمل و رابطه دانش و ارزش نیز یاد می‌شود.

**انکار رابطة منطقی باید و هست**

در نظر برخی آنچه مانع پذیرفتن امکان علوم دستوری است نه صرف روش، بلکه جدایی و شکاف میان دستورها (باید و نبایدها) و امور واقع است. به عقیده این افراد، چون از یک‌سو، علم با واقع سروکار دارد و از سوی دیگر، گزاره‌های حاوی باید و نباید ارتباط منطقی با جهان واقع ندارند، بنابراین، هر رشته‌ای از معرفت که مشتمل بر گزاره‌های دستوری است از آن جهت که ارتباطی با واقع ندارد اساساً علم نیست.

از آنجا که شکاف میان ارزش و واقع، عمل و نظر و یا باید و هست مانعی بر سر راه پذیرش علوم انسانی دستوری است، در ادامه به نظریه‌های مطرح در باب رابطة باید و هست اشاره خواهد شد.

پرسش آغازگر بحث رابطه ارزش و واقع این است که آیا باید و نبایدهایی که در علوم دستوری وجود دارد اعتباری محض است و ارتباطی با واقعیت ندارد یا اینکه این باید و نبایدها، ذهنی و اعتباری نبوده، بلکه با واقعیت خارجی مرتبط است.

دربارة این موضوع دو نظر عمده در فلسفة اخلاق، وجود دارد. دسته‌ای باید و نبایدها را بی‌ارتباط با خارج دانسته و هر کدام را مربوط به حوزه خاصی می‌دانند که ربطی به حوزه دیگر ندارد و بر همین اساس ادعا می‌کنند که گزاره‌های اخلاقی علمی نیستند. اما برخی دیگر معتقدند باید و نبایدها در واقعیت ریشه دارند. این دسته از اندیشمندان تفسیرهای مختلفی از ارتباط باید و نبایدها با هست‌ها و نیست‌ها ارائه کرده‌اند. با توجه به اینکه این بحث یکی از بحث‌های بنیادین مسئله مورد بررسی بوده و از مهم‌ترین حلقه‌ها برای اثبات علوم انسانی دستوری به شمار می‌آید، در این بخش، اقوال مطرح‌شده با تفصیل بیشتری بررسی می‌شود.

**پیشینه تفکیک باید و هست**

مسئله باید و هست با نام *دیوید هیوم*، فیلسوف تجربه‌گرای انگلیسی گره خورده است. وی اولین بار به این نکته توجه کرد و در این مورد هشدار داد، زیرا او مخالف استنتاج باید از هست بود و آن را نامعقول می‌دانست. *هیوم* می‌گوید: در رویارویی با نظام‌های اخلاقی گوناگون همواره دیده‌ام که این نظام‌ها از اثبات وجود خدا و نظریه‌های دیگری در باب ویژگی‌های انسان شروع می‌کنند، اما ناگهان سر از گزاره‌های باید و نبایدی درمی‌آورند.[30](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/119" \l "_edn30" \o ") وی از روند استنتاج باید از هست اظهار تعجب می‌کند و توجه به این نکته را سرآغاز تحول در نظام‌های اخلاقی متعارف می‌داند. در حقیقت، تعجب او از آن است که چگونه ممکن است از گزاره‌های توصیفی، یکباره گزاره‌های دستوری و توصیه‌ای نتیجه گرفته شود.

افزون بر نظر *دیوید هیوم* به عنوان اولین مخالف ارتباط منطقی میان باید و هست، نظریه‌های دیگری نیز در فلسفه اخلاق مطرح است که منشأ باید را واقعیت عینی نمی‌دانند.

اشاره به این نکته لازم است که معنای ارتباط باید و هست این نیست که ما بتوانیم از هر هستی، ‌بایدی را اخذ کنیم، زیرا بنا بر نظریة مورد قبول در بحث ارتباط منطقی باید و هست، تنها در مواردی که بین دو پدیده رابطة علّت و معلول برقرار باشد این امر میسر خواهد بود. پس، طرف‌داران نظریه ارتباط باید و هست ادعای موجبه کلیه ندارند. اما منکران وجود رابطه بین آن دو ادعای سالبه کلیه داشته و مدعی هستند که حتی در یک مورد نیز نمی‌توان از واقعیت و هست، بایدی را استنتاج کرد.

نکته دیگری که توجه به آن لازم است این است که مخالفان، منکر آن نیستند که بتوان نتایج دستوری یا احکام بایدی داشت، بلکه آنها می‌گویند بدون داشتن دست‌کم یک «باید»، هیچ‌گونه نتیجه اخلاقی نمی‌توان گرفت و تنها مقدمات علمی و اخلاقی ـ با هم ـ می‌توانند به نتیجه اخلاقی منجر شوند و مقدمات علمی محض، حکم اخلاقی را در پی نخواهند داشت.[31](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/119" \l "_edn31" \o ") معنای این سخن آن است که ما از مقدماتی که تمام ‌آنها توصیفی هستند نمی‌توان دستوری را نتیجه گرفت و برای نتیجه گرفتن یک دستور مشتمل بر باید و نباید وجود مقدمه این‌چنینی لازم و ضروری است. در مقابل، موافقان ارتباط منطقی بین باید و هست، چنین ادعایی را انکار كرده و برآنند که می‌توان از مقدمات توصیفی، نتیجه دستوری گرفت و هیچ اشکالی هم به این نتیجه وارد نیست.

بنابراین، اختلاف بر سر آن است که آیا هیچ بایدی قابل اخذ از هست‌ها نیست یا دست‌کم برخی از گزاره‌های دستوری و بایدی قابل اخذ از مقدماتی هستند که در آنها از دستور و امر و نهی خبری نیست.

**نظریه‌های مخالف ارتباط منطقی باید و هست**

طبق تقسیم نظریه‌های اخلاقی به دو دسته نظریه‌های توصیفی (به این نظریه‌ها، شناخت‌گرا یا واقع‌گرا نیز گفته می‌شود) و غیرتوصیفی (که به آن نظریه‌های غیرشناخت‌گرایا غیرواقع‌گرا نیز اطلاق می‌شود) می‌توان گفت که تمام نظریه‌های غیرتوصیفی شامل امرگرایی، احساس‌گرایی، توصیه‌گرایی (هدایت‌گرایی) و علاوه بر این، نظریه شهودگرایی که توصیفی است، به عدم ارتباط منطقی بین باید و هست، عقیده دارند. گرچه همه نظریه‌های نام برده در مخالفت با ارتباط منطقی بین باید و هست مشترک‌اند، اما باید توجه داشت که هریک از این نظریه‌ها بر اساس مبانی خاص خود، شکاف میان باید و هست را توجیه می‌کنند که بحث از مبانی، ادله و نقاط قوت و ضعف آنها خارج از چارچوب این پژوهش است.[32](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/119" \l "_edn32" \o ")

در عصر کنونی نیز برخی افراد با تأکید بر تفکیک دانش از ارزش، از مخالفت با علوم انسانی دستوری دم می‌زنند. به عقیده آنها باید و نبایدها هیچ ارتباطی با هست‌ها و نیست‌ها ندارند؛ بدین معنا که نمی‌توان باید و نبایدها را از واقعیات اخذ کرد. در واقع، اینها دو حوزه متفاوت از یکدیگرند، زیرا علم، معرفت به واقعیات است، و اخلاق، معرفت به ارزش‌ها. علم، مجموعه معارفی است که به صورت کلی یا جزئی به توصیف چگونگی هستی‌ها می‌پردازد. علم با توصیف سروکار دارد و واقعیات موجود را برای دیگران وصف می‌کند. واقعیات هم همان هست‌ها هستند. بنابراین، علم تنها از هست‌ها و نیست‌ها بحث می‌کند و کاری به توصیه‌ها، ارزش‌ها و باید و نبایدها ندارد. «هیچ واقعیت، از آن نظر که واقعیت است و هیچ شناختی از واقعیت، خود به خود، آفریننده هیچ ارزشی نیست.»[33](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/119" \l "_edn33" \o ") در مقابل، اخلاق با توصیه و تکلیف سروکار دارد و ارزش‌ها را شناسایی كرده و باید و نبایدهایی را به عنوان تکلیف گوشزد می‌كند.[34](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/119" \l "_edn34" \o ")

تاکنون به نوعی با ادله منکران امکان دستوری بودن علوم انسانی آشنا شده و گفته شد که اتخاذ برخی روش‌ها در مطالعه علوم انسانی و اعتقاد به شکاف میان باید و هست می‌تواند مانع پذیرش علوم انسانی دستوری باشد. بنابراین، نقد روش‌شناختی مکاتبی که روش آنها مانع پذیرش این‌گونه علوم است خواهد توانست مانع نخست را برطرف کند. در همین راستا به نکته‌های انتقادی ـ هرچند مختصر ـ اشاره شد. اینک مانع دوم، یعنی اعتقاد به شکاف میان باید و هست نیز بررسی می‌شود، از این‌رو، در ادامه با اشاره به اقوال مطرح‌شده در باب رابطه بین باید و هست، به نظریه صحیح نیز تبیین خواهد شد.

**نظریه‌های موافق رابطه منطقی باید و هست**

مکاتب لذت‌گرایی، دنیاگریزی، قدرت‌گرایی، عاطفه‌گرایی، سودگرایی و دیگر مکاتب واقع‌گرا در فلسفة اخلاق ـ به جز شهودگرایی که مخالف ارتباط باید و هست بودند ـ با ارتباط باید و هست موافق‌اند و در واقع، گزاره‌های اخلاقی را ناظر به واقع می‌دانند. از آنجا که در کتاب‌های فلسفه اخلاق به نقد و بررسی این مکاتب پرداخته شده است، در اینجا از بحث درباره این مکتب‌ها صرف‌نظر کرده و به طرح کیفیت ارتباط باید و هست از نگاه دانشمندان مسلمان پرداخته می‌شود.

بسیاری از دانشمندان علوم اسلامی با ورود به این بحث، به ارائه معنای باید و سپس به تببین رابطه باید و هست پرداخته‌اند. در مجموع می‌توان نظریه‌های مختلف در باب معانی باید و نباید را این‌گونه تقسیم‌بندی كرد:

یا باید به معنای ضرورت است و یا به معنای ضرورت نیست. اگر به معنای ضرورت نیست یا صورت مجازی از حسن و قبح عقلی است[35](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/119" \l "_edn35" \o ") و یا به معنای دوست داشتن و دوست نداشتن است[36](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/119" \l "_edn36" \o ") و یا معنای تناسب و یا عدم تناسب با طبع انسان را تداعی می‌کند. و اما اگر به معنای ضرورت است، یا ضرورت آن ادعایی است[37](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/119" \l "_edn37" \o ") و یا ضرورت آن برخاسته از وجدان فرد است[38](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/119" \l "_edn38" \o ")یا ضرورت بالغیر دارد[39](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/119" \l "_edn39" \o ") و یا ضرورت آن با توجه به نتیجه و به اصطلاح، ضرورت بالقیاس الی الغیر است.[40](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/119" \l "_edn40" \o ")

از آنجا که نقل، نقد و بررسی تمام این نظریه‌ها ارتباط مستقیمی با موضوع مورد مطالعه ما ندارد، در ادامه به تبیین نظریه صحیح که همان رابطة ضرورت بالقیاس الی‌الغیر میان فعل و غایت آن است، پرداخته می‌شود.

**ضرورت بالقیاس میان فعل و نتیجه آن**

بر اساس نظریة صحیح دربارة معنای باید و نباید باید گفت مفاد باید و نباید ضرورت است، اما نه ضرورت ادعایی، نه ضرورت بالغیر و نه ضرورت برخاسته از وجدان افراد. ضرورتی که باید و نباید حاکی از آن است ضرورت بالقیاس الی الغیر است. این نوع از ضرورت در مورد علت و معلول مطرح می‌شود، البته در زمانی که این دو با هم سنجیده شوند. برای مثال، اگر علت نظم اجتماعی اجرای عدالت باشد هنگامی که اجرای عدالت را با نظم اجتماعی سنجیده و مقایسه کنیم خواهیم دید که نسبت بین آنها ضرورت است؛ یعنی برای اینکه نظم در اجتماع برقرار شود اجرای عدالت ضرورت دارد. این ضرورت، ضرورت بالقیاس الی الغیر است که برای سهولت ضرورت بالقیاس نیز نامیده می‌شود. همین نسبت میان افعال انسان و غایات او نیز برقرار است، زیرا برای آنکه انسان به هدف خویش در زندگی دست پیدا کند لازم است افعال متناسب با آن را انجام داده و از افعالی که او را از رسیدن به آن آرمان دور می‌کند، دوری گزیند. معنای این سخن آن است که باید برخی کارها را انجام دهد و باید برخی کارها را انجام ندهد یا نباید برخی کارها را انجام دهد. بنابراین، با نسبت‌سنجی میان برخی افعال که در اینجا علت هستند، با هدف فرد درمی‌یابیم که انجام آنها ضرورت دارد و این ضرورت همان ضرورت بالقیاس است. برای مثال، اگر در علم اخلاق می‌گوییم «باید امانت‌دار بود» یا «باید راستگو بود»  معنای آن این است که برای رسیدن به کمال باید امانت‌دار بود و راست گفت یا به عبارت دیگر، امانت‌داری و راستگویی شرط‌های لازم برای رسیدن به کمال هستند. *آیت‌الله مصباح* در آثار خود بر این مطلب تصریح کرده است.[41](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/119" \l "_edn41" \o ")

هریک از نظریه‌هایی که در ابتدای بحث به آنها اشاره شد، اشکالاتی دارند که در کتاب‌های فلسفه اخلاق به آنها اشاره شده است. اما نظریه اخیر که مفاد باید و نباید را ضرورت بالقیاس می‌داند از همه متقن‌تر به نظر می‌رسد.

**نتیجه‌گیری**

گفته شد که در امکان علوم انسانی دستوری بحث‌های جدی میان فیلسوفان علم وجود دارد. برخی از اندیشمندان به علت برگزیدن روش‌های ناسازگار با پذیرش علوم انسانی و برخی دیگر، با اعتقاد به عدم ارتباط منطقی میان واقعیت و ارزش، منکر علوم انسانی دستوری شده‌اند. با نقد و بررسی این دو عامل، این نتیجه حاصل شد که در صورت برگزیدن روش‌های مناسب، چون روش وحیانی در کنار روش‌های دیگر و نیز حل مسئله رابطه بین باید و هست می‌توان از علم بودن بخش دستوری علوم، دفاع معقولانه کرد و علوم انسانی دستوری را به علت حکایتگری از خارج، علم دانست.

**پی‌نوشت‌ها:**

[1](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/119" \l "_ednref1" \o "). Geisteswissenschaften

[2](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/119" \l "_ednref2" \o "). ژولین فروند، ***‌نظریه‌های مربوط به علوم انسانی***،‌ ترجمة علی‌محمد كاردان،‌ ص 3-4.

[3](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/119" \l "_ednref3" \o "). همان، ص 3.

[4](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/119" \l "_ednref4" \o "). علی مصباح، ***جزوه درسی فلسفه علوم انسانی***، ص 10.

[5](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/119" \l "_ednref5" \o "). فلیسین شاله، ***شناخت روش علوم یا فلسفه علمی***، ترجمة یحیی مهدوی، ص 173- 174.

[6](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/119" \l "_ednref6" \o "). همان،‌ ص 174.

[7](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/119" \l "_ednref7" \o "). ژولین فروند،‌ همان، ص 62- 66.

[8](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/119" \l "_ednref8" \o "). نوریه ریاضی، «جستاری در اهمیت و ارزش علوم انسانی و رابطه آن با علوم طبیعی» در وضعیت علوم انسانی در ایران معاصر، ج 1، ص 340- 341.

[9](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/119" \l "_ednref9" \o "). عبدالکریم سروش، ***تفرج صنع، گفتارهایی در مقولات اخلاق و صنعت و علم انسانی***، ص 24.

[10](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/119" \l "_ednref10" \o "). محمدتقی مصباح یزدی، «کاربرد معارف اسلامی در علوم انسانی»، ***مسجد***، سال دوم، ش یازدهم، ص 9.

[11](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/119" \l "_ednref11" \o "). ژان فرانسوا دورتیه، ***علوم انسانی گستره شناخت‌ها***، ترجمة مرتضی کُتُبی، جلال الدین رفیع‎فر، ناصر فکوهی، ص 17- 18.

[12](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/119" \l "_ednref12" \o "). محمدتقی مصباح یزدی، ***جامعه و تاریخ تاریخ از دیدگاه قرآن***، ص 4- 5.

[13](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/119" \l "_ednref13" \o "). محمدتقی مصباح یزدی، ***حقوق و سیاست در قرآن***،‌ نگارش محمد شهرابی، ص 17- 18.

[14](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/119" \l "_ednref14" \o "). محسن فرمهینی فراهانی، ***فرهنگ توصیفی علوم تربیتی***،‌ ص 405.

[15](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/119" \l "_ednref15" \o "). همان.

[16](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/119" \l "_ednref16" \o "). جمیل صلیبا، ***فرهنگ فلسفی***، ترجمة منوچهر صانعی درّه‌بیدی، ص 480.

[17](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/119" \l "_ednref17" \o "). Wundt.

[18](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/119" \l "_ednref18" \o "). همان، ص 602.

[19](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/119" \l "_ednref19" \o "). Historicism.

[20](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/119" \l "_ednref20" \o "). Brian Fay, Cotemporary Philosophy of Social Science, p 169.

[21](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/119" \l "_ednref21" \o "). ژولین فروند،‌ همان، ص 25- 44.

[22](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/119" \l "_ednref22" \o "). Brian Fay,opcit, p:158.

[23](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/119" \l "_ednref23" \o "). Ibid, p:169- 171.

[24](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/119" \l "_ednref24" \o "). محمدتقی مصباح یزدی، ***آموزش فلسفه***، ج1، ص 143- 270.

[25](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/119" \l "_ednref25" \o "). مجتبی مصباح، ***بنیاد اخلاق***، ص 90- 107.

[26](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/119" \l "_ednref26" \o "). برای مطالعه یشتر در این زمینه ر.ك: همان،‌ ص 93.

[27](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/119" \l "_ednref27" \o "). علی مصباح، ***جزوه درآمدی بر فلسفه علوم انسانی***، ص 32 و 43- 44.

[28](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/119" \l "_ednref28" \o "). عبد الكریم سروش، ***علم چیست؟‌ فلسفه چیست***، ص 86.

[29](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/119" \l "_ednref29" \o "). عبد الكریم سروش، ***تفرج صنع، گفتارهایی در مقولات اخلاق و صنعت و علم انسانی***، ص 172.

[30](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/119" \l "_ednref30" \o "). David Hume, ***ATreatise of Human Nature***, p521*.*

[31](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/119" \l "_ednref31" \o "). عبدالكریم سروش***، ‌دانش و ارزش***،‌ ص 223.

[32](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/119" \l "_ednref32" \o "). برای مطالعه بیشتر پیرامون این مسأله ر.ک: محمدتقی مصباح، ***نقد و بررسی مکاتب اخلاقی***، تحقیق و نگارش احمدحسین شریفی؛ محسن جوادی، ***مسأله باید و هست***، (بحثی در رابطه با ارزش و واقع)؛ حسن معلّمی، ***مبانی اخلاق در فلسفه غرب و در فلسفه اسلامی***، ص 127- 147؛ مجتبی مصباح، همان، ص 118 – 141.

[33](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/119" \l "_ednref33" \o "). عبدالكریم سروش، همان، ص 13.

[34](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/119" \l "_ednref34" \o "). همان، ص 223.

[35](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/119" \l "_ednref35" \o "). محمد حسین اصفهانی، ***نهایه الدرایه فی شرح الکفایه***، ج 3، ص 17- 18.

[36](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/119" \l "_ednref36" \o "). مرتضی مطهری، ***نقدی بر مارکسیسم***،‌ ص 208.

[37](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/119" \l "_ednref37" \o "). سیدمحمدحسین طباطبایی***، اصول فلسفه و روش رئالیسم***، ج 2، ص 179- 185.

[38](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/119" \l "_ednref38" \o "). صادق لاریجانی، ***جزوه درسی فلسفه اخلاق***، ص 64- 65.

[39](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/119" \l "_ednref39" \o "). مهدی حائری یزدی، ***کاوش‌های عقل عملی***، ص 102.

[40](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/119" \l "_ednref40" \o "). محمدتقی مصباح یزدی، ***آموزش فلسفه***، ج1، ص 204- 205.

[41](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/119" \l "_ednref41" \o "). همان.

**منابع**

اصفهانی، محمدحسین، ***نهایه الدرایه فی شرح الکفایه***، بیروت، موسّسه آل البیت (ع) لإحیاء التراث، ج 3، 1429ق.

دورتیه، ژان فرانسوا، ***علوم انسانی گستره شناخت‌ها***، ترجمة مرتضی کُتُبی، جلال الدین رفیع‎فر، ناصر فکوهی، تهران، نی، 1382.

جوادی، محسن، ***مسأله باید و هست*** (بحثی در رابطه با ارزش و واقع)، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، 1375.

حائری یزدی، مهدی، ***کاوش‌های عقل عملی***، تهران، موسّسه مطاالعات و تحقیقات فرهنگی، 1361.

ریاضی، نوریه، «جستاری دراهمیت و ارزش علوم انسانی و رابطه آن با علوم طبیعی» ***در وضعیت علوم انسانی در ایران معاصر***، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، 1387.

سروش، عبدالکریم، ***تفرج صنع، گفتارهایی در مقولات اخلاق و صنعت و علم انسانی***، تهران، سروش، 1366.

ـــــ، ***دانش و ارزش***، تهران، یاران، 1358.

ـــــ، ***علم چیست؟‌ فلسفه چیست؟***، تهران، موسسه فرهنگی صراط، 1371.

شاله، فلیسین، ***شناخت روش علوم یا فلسفه علمی***، ترجمة یحیی مهدوی، تهران، دانشگاه تهران، 1347.

صلیبا، جمیل، ***فرهنگ فلسفی***، ترجمة منوچهر صانعی درّه‌بیدی، حکمت، 1366.

طباطبایی، سیدمحمدحسین، ***اصول فلسفه و روش رئالیسم***، قم، صدرا، 1362.

فرمهینی فراهانی، محسن، ***فرهنگ توصیفی علوم تربیتی***، تهران، اسرار دانش، 1378.

فروند، ژولین، ***نظریه‌های مربوط به علوم انسانی***، ترجمة علی‌محمد کاردان، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، 1385.

لاریجانی، صادق، ***جزوه درسی فلسفه اخلاق***،(این جزوه در دانشگاه تربیت مدرس موجود است.)

مصباح، علی، ***جزوه درآمدی بر فلسفه علوم انسانی***، (این جزوه در گروه فلسفه موسّسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره) موجود میباشد.)

مصباح یزدی، محمدتقی، ***آموزش فلسفه***، مرکزچاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی، 1370.

ـــــ، ***جامعه و تاریخ از دیدگاه قرآن***، تهران، شركت چاپ و نشر بین الملل، 1378.

ـــــ، ***حقوق و سیاست در قرآن***،‌ نگارش محمد شهرابی، قم، موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، ‌1377.

ـــــ، «کاربرد معارف اسلامی در علوم انسانی»،***مسجد***، سال دوم، ش یازدهم، 1372، ص 9- 12.

ـــــ، ***نقد و بررسی مکاتب اخلاقی***، تحقیق و نگارش احمد حسین شریفی، ‌قم،‌ موسّسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ‌1384.

مصباح، مجتبی، ***بنیاد اخلاق***، قم، موسّسه آموزشی وپژوهشی امام خمینی (ره)، 1387.

مطهری، مرتضی، ***نقدی بر مارکسیسم***، تهران، صدرا، 1363.

حسن معلّمی، ***مبانی اخلاق در فلسفه غرب و در فلسفه اسلامی***، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، 1380.

Brian Fay, ***Cotemporary Philosophy of Social Science***: A Multicultural Approach, Blackwell,1996.

David Hume, ***ATreatise of Human Nature***, Penguin books, 1969.